

تحلیل سیر اندیشه مفسران در تفسیر «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

احمد آقایی زاده ترابی*

چکیده

در آیه ۳۱ سوره بقره، موضوع تعلیم اسماء به آدم مطرح شده است و مفسران طی قرون متمادی، آراء مختلفی را ذیل آیه ارائه کرده‌اند که نیازمند تحلیل و بررسی است. این پژوهش با مطالعه تاریخ‌مند دیدگاه‌های تفسیری - از قرن نخست تا قرن پانزدهم - بر آن است تا سیر اندیشه مفسران را ذیل آیه مورد شناسایی و ارزیابی قرار دهد و نشان دهد که تفسیر صحابه و تابعان ذیل آیه اغلب با نوعی ساده‌انگاری همراه بوده است و این نگاه در تفاسیر قرن دوم و سوم ادامه یافته است تا اینکه طبری در قرن چهارم، نگاه نقادانه و موشکافانه‌ای را در تفسیر این آیه به کار برده است و مسیر را برای مفسران پس از خود گشوده است تا کم‌وبیش ابعاد جدیدی از فهم آیه را شناسایی کنند. اوج این ژرف‌کاوی در قرن ۱۴ و ۱۵ قابل مشاهده است که دیدگاه‌ها دقیق‌تر و هماهنگ‌تر با سیاق آیات شده و با تفسیر اهل بیت^{علیهم‌السلام} نیز قرابت بیشتری یافته است.

واژگان کلیدی

آیه ۳۱ بقره، سیر تفسیر آیه، تعلیم اسماء، آفرینش آدم^{علیه‌السلام}.

طرح مسئله

موضوع «تعلیم اسماء به آدم» در قرآن با مقدمه‌ای چنین آغاز شده است «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ «انگاه که پروردگار هستی اراده کرد آدم را بیافریند و در زمین استقرار دهد، تصمیم خود را با فرشتگان در میان گذاشت و به آنان گفت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛ من می‌خواهم در زمین خلیفه‌ای قرار دهم» فرشتگان با شنیدن این سخن پروردگار - از سر پرسش یا اعتراض - گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ؛ آیا در زمین موجودی را به خلافت می‌گماری که در آن فساد کند و به ستم خون‌ها بریزد؟ با اینکه ما همواره در حال تسبیح و تقدیس تو هستیم!» خدا انتقاد و پیش‌داوری آنها را نپذیرفت و سخنان را معلول ناآگاهی و کم‌دانشی آنان دانست و به آنان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» سپس خدا برای نشان دادن آگاهی خود و ناآگاهی فرشتگان «همه اسماء» را به آدم تعلیم داد. «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پس آنگاه به فرشتگان فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ اگر هنوز بر رأی خود باقی هستید و آفرینش آدم را حکیمانه نمی‌دانید؛ به هموردی آدم بیاید و از اسمائی که آدم آگاه به آنهاست خبر دهید!» فرشتگان در این هموردی، خود را ناتوان دیدند و از سر پوزش به ناآگاهی خود و علم و حکمت برتر الهی اعتراف کردند و گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

در این آیات مجال دهها پرسش و زمینه طرح دهها نکته معرفتی وجود دارد که هر یک نیازمند تحقیق و تأملی مجزاً است و از آن میان، این سؤال، محور اصلی پژوهش حاضر است که منظور از «اسمائی که خدا به آدم آموخت چیست؟»

دقت و تدبّر در این آیات نشان می‌دهد که مهم‌ترین موضوع و یا یکی از مهم‌ترین موضوعات مطرح شده در آیه ۳۱ سوره بقره، موضوع «تعلیم اسماء به آدم» است به طوری که بخشی از آیات قبل از آن، مقدمه و پیش‌زمینه تعلیم اسماء و بخشی از آیات بعد، نتیجه و پیامد تعلیم اسماء به آدم است، چه اینکه اگر تعلیم اسماء به آدم صورت نمی‌گرفت، آفرینش آدم فاقد حکمت و اولویت بود و اعتراض فرشتگان می‌توانست به‌جا باشد و در آن صورت آدمی آفریده نمی‌شد و فرشتگان امر نمی‌شدند که بر آدم سجده برند!

با این بیان، آیه به شکلی در صدد تبیین فلسفه آفرینش آدم است و اهمیت چنین موضوعی اقتضا داشته است که مفسران و قرآن‌پژوهان نسبت به فهم و تفسیر آن، اهتمام ورزند.

دقت در تفاسیر نشان می‌دهد که اگرچه نگاه مفسران در تفسیر آیه، سیری تکاملی داشته است ولی باز هم مجال ژرف‌کاوی در آن باقی است! از این‌رو تحقیق حاضر می‌خواهد از یک‌سو زمینه نقد و تحلیل دیدگاه مفسران در تفسیر آیه را هموار سازد و از سوی دیگر به دیدگاه برتر اشاره کند.

آراء تفسیری ذیل آیه ۳۱ سوره بقره، در پنج قرن نخست

با توجه به ممنوعیت نقل و تدوین حدیث، از سوی خلفا و اقدام آنان به محو احادیث مکتوب در سال‌های آغازین پس از رحلت رسول خدا (ذہبی، ۱۳۹۶: ۱ / ۵ و ۳) که باعث شد حدود یک قرن، راویان حدیث اجازه ثبت احادیث نبوی را نداشته باشند، نمی‌توان انتظار داشت که در قرن نخست، کتابی تحت عنوان تفسیر قرآن از سوی صحابه و تابعان تدوین شده باشد! بلی راویان حدیث در این قرن فقط احادیث را سینه به سینه حفظ کرده، به دیگران انتقال دادند، تا اینکه در قرن دوم - اواخر حکومت بنی‌امیه و اوایل دوره بنی‌عباس (۱۳۳ ق) - به تدریج فضای تدوین حدیث باز شد و آنچه در حافظه‌ها باقی‌مانده بود، به رشته تحریر درآمد که بخشی از آن احادیث مربوط به تفسیر آیات قرآن بود و گردآوری آنها می‌توانست مجموعه‌ای تحت عنوان تفسیر قرآن را سامان دهد. از این رو آراء تفسیری مفسران قرن نخست، از مطاوی کتاب‌های حدیثی شناسایی شده است، آراء صحابه‌ای چون ابن‌عباس و ابن‌مسعود و تابعانی چون سعید بن جبیر (۹۵ ق) مجاهد بن جبر مکی (۱۰۴ ق) عطاء بن ابی‌ریاح (۱۱۴ ق) و ... (ذہبی، ۱۳۹۶: ۱ / ۲۵۲ و ۲۶۷). ابن‌عباس (۶۸ ق) ذیل آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» گفته است:

منظور از اسماء همان اسماء متعارف میان مردم است؛ مانند انسان، جنبنده، زمین، خشکی، دریا، کوه، چهارپایان و ... (طبری، ۱۴۱۲: ۱ / ۱۷۰)

همچنین وی در تبیین معنای آیه گفته است:

عَلَّمَهُ الْقِصْعَةَ مِنَ الْقِصِيعَةِ، وَالْفَسُوءَةَ مِنَ الْفَسِيَةِ.

خدا به آدم نام ظرف سفالی بزرگ و کوچک و حتی حقیرتر و ناچیزتر از آن را به او آموخت. (همان)

عبارت اخیر در حقیقت تأکیدی است بر اینکه نه تنها مسائل مهم به آدم آموخته شد که حتی حقیرترین اشیاء مانند ظرف سفالی کوچک و یا بادی که به نرمی از انسان خارج می‌شود! نیز به آدم آموزش داده شد! ابن‌زید (۹۳ ق / ۱۰۴ ق) بدون اینکه سخنش را به فرد یا دلیلی مستند کرده باشد، گفته است: «خدا اسم همه فرزندان و نسل آدم را - که در آینده تاریخ به دنیا خواهند آمد - به او آموخت». (طبری، ۱۴۱۲: ۱ / ۴۸۵؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱ / ۲۸۲)

مجاهد (۱۰۴ ق) در تفسیر آیه گفته است: «خدا اسم کلاغ و کبوتران و همه چیز را به آدم یاد داد». (طبری، ۱۴۱۲: ۱ / ۱۷۰)

سعید بن جبیر (۹۵ ق) گفته است: «خدا اسم همه چیز حتی نام شتر و گاو و گوسفند را به آدم آموخت». (طبری، ۱۴۱۲: ۱ / ۱۷۰)

قتاده (۱۱۸ ق) اظهار داشته است که خدا همه اسماء را به آدم آموخت (ماوردی، بی تا: ۱ / ۹۹) که از آن شمار، اسم خلائق بوده است. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۱ / ۴۹)

ربیع بن أنس (۱۳۹ ق) در تفسیر آیه بیانی هم سو اما متفاوت دارد و می گوید: «اسمائی که به آدم تعلیم داده شد، اسماء فرشتگان بود». (همان)

تحلیلی بر آراء تفسیری مفسران نخستین

آراء منقول از صحابه و تابعان درباره «اسماء» حکایت از آن دارد که نخستین آراء تفسیری بیش از آنکه مستند به پیامبر ﷺ باشد، متکی به فهم و برداشت خود افراد بوده است؛ زیرا هیچ کدام از آنان سخن خود را به حدیث نبوی مستند نکرده اند! افزون بر این، نگاه مفسران قرن نخست به مقوله «آموزش اسماء به آدم» بسی ساده و بسیط بوده است! چه اینکه نه کیفیت آموزش برای آنان سؤال برانگیز بوده و نه ماهیت اسماء به نظرشان، ویژگی و اهمیتی داشته است بلکه آنچه در نگاه آنان شایان توجه و نیازمند توضیح بوده، کمیت و گستردگی شمار اسماء است، آن هم با استناد به تاکید «کلها»، گویی فرشتگان فقط مقهور کمیت آگاهی آدم قرار گرفته اند و نه کیفیت یا ماهیت و حقیقت اسماء! لازم به ذکر که اگر در روایات منقول از اهل بیت ﷺ نظیر این تفسیر نقل شده است استناد آن به امامان صحیح نیست یا مخاطب امام، فردی عامی بوده و تفسیر برتر را بر نمی تابیده است یا اینکه امام در شرایط تقیه قرار داشته و ناگزیر بوده است نظر عامه را ابراز کند!

از دیگر قراینی که نشان می دهد بیان مفسران نخستین که نام و نظر آنان آورده شد، متکی به بیان نبوی نبوده، این است که تعبیر «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» در وسعت و فراگیری هم شامل حقیرترین ها است و هم در برگیرنده برترین ها، اما مفسران نخستین به دلیل محدودیت فکر و اطلاع و دانش خود، به بیان حقیرترین ها اکتفا کرده اند و در هیچ نقلی به برترین ها اشاره نداشته اند! در حالی که اگر سخن از مصدر نبوی صادر شده بود - افزون بر یادکرد مصادیق کوچک و پیش پا افتاده که در حد فهم و ادراک مخاطبان آن عصر بود - به مصادیق مهم و اساسی آن نیز اشاره می فرمود تا آیندگان تاریخ نیز از آیه فهمی متناسب با درک و نیاز خود داشته باشند! اکنون باید دید این نگرش و فهم تفسیری در ادوار بعد چه سیری را پیموده است.

سیر اندیشه مفسران در تفسیر آیه، از قرن دوم تا پنجم

یک. تفسیر مقاتل بن سلیمان، قرن ۲

خدا به آدم فرمود: ای آدم این اسب است، این قاطر است، این الاغ است و همین طور همه جنبندگان و پرندگان را یکایک نام برد و به او شناساند. (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۱ / ۹۸)

دو. تفسیر قمی، قرن ۳

خدا به آدم اسم کوه‌ها، دریاها، دشت‌ها، گیاهان و حیوانات را آموزش داد. (قمی، ۱۳۶۳: ۱ / ۴۵)

سه. تفسیر غریب القرآن، قرن ۳

منظور خدا از اسماء، اسم همه مخلوقات در زمین است. (ابن قتیبه، ۱۴۱۱: ۱ / ۴۹)

چهار. تفسیر القرآن العزیز، قرن ۳

خدا به آدم اسم همه چیز را آموزش داد و گفت: این دریا است و این کوه است و ... (صنعانی، ۱۴۱۱: ۱ / ۶۵)

پنج. مجاز القرآن، قرن ۳

خدا اسم همه آفریده‌ها را به آدم آموخت. (معمر بن مثنیٰ، ۱۳۸۱: ۱ / ۳۶)

شش. جامع البیان فی تفسیر القرآن، قرن ۴

خدا اسم همه اشیاء را به آدم آموخت، برخی گفته‌اند اسم ملائکه و بعضی گفته‌اند خدا نام همه فرزندان آدم را به او آموخت، اما سزاوارترین نظر این است که خدا اسم فرزندان آدم و فرشتگان را به او آموخته باشد نه اسم سایر مخلوقات؛ زیرا در ادامه آیه تعبیر «عرضهم» آمده است و ضمیر «هم» به موجودات دارای عقل و شعور باز می‌گردد و نه فاقد عقل. (طبری، ۱۴۱۲: ۱ / ۱۷۰)

هفت. الکشف و البیان، قرن ۵

گفته‌اند که منظور از تعلیم اسماء به آدم این است که خدا روش ساخت هر چیز و همه صنایع را به آدم آموخت. (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱ / ۱۷۸)

هشت. تفسیر سمرقندی، قرن ۵

معنای آموزش اسماء به آدم این است که خدا اسم همه جنبدگان و چیزهای دیگر را به آدم الهام کرد. (سمرقندی، ۱۴۱۶: ۱ / ۴۱)

نه. لطائف الإشارات، قرن ۵

همان‌گونه که خدا اسم همه مخلوقات را به آدم آموزش داد، اسماء حق سبحان را نیز به او آموخت. (قشیری، ۲۰۰۰: ۱ / ۱۷۶)

ده. النکت و العیون، قرن ۵

در مورد اسمائی که خدا به آدم آموخت سه دیدگاه وجود دارد؛ اسم فرشتگان، اسم فرزندان و نسل آدم و

نام همه اشیاء. وی در ادامه می‌نویسد:

به هر حال باید دید آیا خدا اسمها را بدون معانی به آدم آموخت یا با معانی؟ اگر آموزش اسمها بدون معانی باشد، چنین آموزشی شایان یاد نخواهد بود؛ زیرا اهمیت الفاظ به این است که راهنمای به‌سوی معانی است! و اگر کسی معتقد باشد که خدا فقط الفاظ را به آدم آموخت، دو احتمال مطرح خواهد بود. یکی اینکه خدا فقط یک لغت را به آدم آموزش داده باشد. دوم. اینکه خدا همه لغات را به آدم آموخته باشد و او نیز همه را به فرزندانش یاد داده باشد و چون فرزندان او متفرق شده و هرکدام به زبانی که آسان‌تر تشخیص داده‌اند سخن گفته و به تدریج سایر لغات را از یاد برده باشند! یا ناگهان در یک شب، بقیه لغات از صفحه ذهن آنها پاک شده باشد! که البته دیدگاه اخیر از نظر عرف ممتنع است! (ماوردی، بی‌تا: ۱ / ۹۹ و ۱۰۰)

تحلیلی بر سیر اندیشه مفسران از قرن دوم تا پنجم

در این پژوهش، بیشتر تفاسیر مطرح در این ادوار، مورد بررسی قرار گرفته است اما برخی از آنها هیچ توضیحی درباره اسماء نداده‌اند! از سوی دیگر بخشی از تفاسیر قرن دوم تا پنجم که به تفسیر آیه پرداخته‌اند، به تقلید از پیشینیان، بدون تغییری اندک در الفاظ یا مثال‌ها، همان نظریه‌ها را تکرار کرده‌اند! و به‌همین دلیل ما از یاد کرد دیدگاه‌های کاملاً تقلیدی و تکراری صرف نظر کرده و صرفاً به تفاسیر و مفسرانی اشاره کرده‌ایم که تفاوت حداقلی در بیانشان مشهود بوده و یا دست‌کم نشان می‌دهد که مفسران قرن دوم تا پنجم تا چه اندازه متأثر از آراء مفسران قرن نخست بوده‌اند! و حتی تفسیری شیعی، چون تفسیر قمی در قرن سوم، همان تفسیر صحابه و تابعان را آورده، گویی به روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام در این آیه دست نیافته است! و فقط در تفسیر منسوب به امام عسگری علیه‌السلام است که شاهد تفسیری متفاوت و متمایز از تفاسیر رایج هستیم! زیرا در این تفسیر «اسماء» به‌معنای اسم انبیای الهی علیهم‌السلام و اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام و نیکان و بدان آمده است. پس از این تفاسیر، راه تقلید و تکرار ادامه یافته است! تا اینکه طبری در قرن چهارم، با نگاهی موشکافانه سدّ تقلید را تا اندازه‌ای می‌شکند و در تفاسیر عامّه راه جدیدی را می‌گشاید، چنان‌که نخست به نقل آراء پیشینیان می‌پردازد و سپس دست به گزینش می‌زند و یک نظر را بر سایر نظرها ترجیح می‌دهد و برای اثبات درستی انتخاب خود، دلیلی فراحدیثی می‌آورد! هر چند هنوز دغدغه او لفظی است و با تکیه بر ضمیر «هم» به‌دنبال مرجع ضمیری با عقل و شعور می‌گردد و از این پیش‌تر نمی‌رود و البته معلوم نیست که تفتّن طبری و توجه او به اینکه مرجع ضمیر «هم» باید ذوی العقول باشند، با الهامی است که از تفسیر اهل بیت گرفته، یا رهیافتی شخصی بوده است؟

به هر حال پس از طبری، مفسران قرن پنجم با جسارت و جرئت بیشتری به تدبّر در آیه پرداخته‌اند،

تحلیل سیر اندیشه مفسران در تفسیر «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» □ ۱۳

چنان که «ثعلبی» برای نخستین بار اسما را به معنای صنعت و دانش فنی، معنا کرده و تفسیر عرفانی «لطائف الاشارات» به اسما حق سبحان اشاره داشته و «ماوردی» با نگاهی اجتهادی تر به جمع بندی دیدگاه‌ها روی آورده و به این نکته جدید و معناگرا اشاره کرده است که منظور از اسما، نمی‌تواند لفظ بدون فهم معنا باشد؛ زیرا مهم فهم معنا است نه دانستن الفاظ بدون فهم معنا! بنابر این اهمیت کار «ماوردی» را، خروج از لفظ‌نگری و اهتمام به معنا و درک مفاهیم باید دانست.

سیر اندیشه مفسران در تفسیر آیه، از قرن ششم تا دهم

یک. مجمع‌البیان لعلوم القرآن، قرن ۶

خدا معانی اسما را به آدم آموخت - نه فقط الفاظ بدون فهم معنا را - زیرا تعلیم اسما بدون فهم معانی آن، فاقد ارزش است و فضیلتی به حساب نمی‌آید تا خدا به آن اشاره کند! بلی گفته شده است که خدای سبحان اسم همه صنعت‌ها، آبادانی زمین‌ها، غذاها و داروها، استخراج معادن، کشت درختان و همه آنچه را که به آبادانی دین و دنیا مربوط می‌شود، به آدم آموخت. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۸۰)

دو. المحرر الوجیز، قرن ۶

بعضی گفته‌اند: خدا به آدم همه لغت‌هایی که فرزندان در طول تاریخ به آن سخن خواهند گفت، آموزش داد و حتی کسانی از سر افراط گفته‌اند: خدا حتی علم نحو را به آدم آموزش داد و آدم به این علم از سیبویه آگاه‌تر بوده است! نادرستی این سخن بسی واضح است! بلی! بیشتر عالمان بر این باورند که خدا منافع و مصالح همه چیز را به آدم آموخت. (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۱ / ۱۲۰)

سه. تفسیر ابن عربی، قرن ۷

معنای آیه این است که خدا خاصیت و فایده همه اشیا را در قلب آدم افکند تا منافع و ضررهای هر یک را بفهمد. (ابن عربی، ۱۴۲۲: ۱ / ۲۶)

چهار. الفواتح الإلهیه و المفاتح الغیبیه، قرن ۱۰

خدای سبحان اسمائی را که در ذات آدم به ودیعت نهاده بود، برای آدم به تفصیل یاد کرد، همان اسمائی که به واسطه آن، آدم و همه پدیده‌های شگفت جهان را ایجاد کرده بود. (نخجوانی، ۱۹۹۹: ۱ / ۲۷)

تحلیلی بر سیر اندیشه مفسران از قرن ششم تا دهم

از حدود ۳۰ تفسیر که در فاصله قرن ششم تا یازدهم تدوین شده و مورد بررسی این تحقیق قرار گرفت، بیشتر تفاسیر فاقد نوآوری در زمینه فهم معنای «الاسماء» بوده‌اند و آرای مفسران قرن ۲ و ۳ را تکرار کرده و به بازگویی آرای کسانی چون: ابن عباس، سعید بن جبیر، مجاهد، قتاده، عکرمة، کلبی و ... روی آورده بودند و ما از آن میان به یاد کرد چند تفسیر که حاوی نکته‌ای جدید بوده‌اند اکتفا کرده‌ایم مانند «تفسیر مجمع البیان» که دیدگاه اجمالی ثعلبی - از مفسران قرن چهارم - را با تفصیل بیشتری مورد توجه قرار داده و گفته است «خدای سبحان اسم همه صنعت‌ها، آبادانی زمین‌ها، غذاها و داروها، استخراج معادن، کشت درختان و همه آنچه را که به آبادانی دین و دنیا مربوط می‌شود، به آدم آموخت» و اما تفسیر «لمحرر الوجیز» فضای نقد آراء پیشینیان را گشوده است، در حالی که بسیاری از تفاسیر پیشین به صرف مستند بودن یک قول به حدیث یا نقل صحابه و تابعان، به خود اجازه تردید نمی‌دادند! و استبعاد عقلی و عرفی برایشان چندان مهم نبود!

در این مقطع از تفسیرنگاری، معنای الاسماء به سمت منافع و مصالح و سود و زیان نهفته در اشیاء جهت یافته است که این ویژگی در تفسیر «لمحرر الوجیز» و «ابن عربی» مشهود است.

نگاه جدید تفسیری، در این دوره، بیان «بن عربی» است که می‌نویسد: «تعلیم از نوع الهام قلبی بوده است» و یا «الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه» می‌نویسد: «حقیقت اسماء در ذات آدم به ودیعت نهاده شده بود و خدا آن را برای آدم به تفصیل یاد کرد».

گرایش به تفسیری عقلانی‌تر و طبیعی‌تر، در تفاسیر این دوره قابل مشاهده و ردیابی است.

سیر اندیشه مفسران در تفسیر آیه، از قرن یازدهم تا پانزدهم

یک. تفسیر القرآن الکریم، قرن ۱۱

ظاهر این است که منظور از تعلیم اسماء، مجرد تعلیم الفاظ و معانی آن نیست، بلکه مقصود علم به حقایق اشیاء و ماهیت آنها است؛ زیرا شناخت لغات و فهم معانی آن، امتیاز مهمی به حساب نمی‌آید بلکه کمال در حکمت و معرفت است، از این‌رو معنای تعلیم اسماء به آدم این است که خدا آدم را از اجزای مختلف و قوای متباین آفرید تا استعداد درک انواع مدرکات - اعم از معقولات، محسوسات و متخیلات - را داشته باشد. (شیرازی، ۱۳۶۱: ۲ / ۳۱۸)

دو. تفسیر الصافی، قرن ۱۱

فیض کاشانی در این تفسیر نخست حدیثی را مطرح کرده و نوشته است:

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که خدا چه چیزی را به آدم آموخت؟ در پاسخ فرمود: زمین‌ها،

کوهها، رودها و دره‌ها و سپس نگاهی به فرش زیرپا کرد و فرمود: این زیرانداز نیز در شمار آن آموزه‌ها است و از امام سجاده^(ع) نقل کرده است که خدا اسماء همه چیز را به آدم آموخت و نیز اسماء انبیا و اولیای الهی، چونان که مشخصات دشمنان سرکش را. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۱۱۰)

فیض کاشانی در ادامه می‌نویسد:

تحقیق در جمع روایات اقتضا دارد که بگوییم منظور از تعلیم اسماء، صرف آموزش الفاظ و معانی آنها نیست؛ زیرا تعلیم الفاظ و معانی همان تعلیم لغت است و ارج و منزلت آن، بدان پایه نیست که بشود با آن بر فرشتگان تفاخر کرد! بلکه منظور از اسماء حقایق آفریده‌های الهی است که در عالم جبروت موجودند و گروهی آن را «کلمات» و دیگری آن را «عقول» نامیده‌اند، چنان‌که در حدیث قدسی آمده است: خدا اشباح محمد^(ص) و علی^(ع) را به آدم نشان داد و آنان را به او معرفی کرد و به خاطر قرار داشتن آن انوار در نسل آدم، از فرشتگان خواست تا بر آدم سجده برند. (همان)

ایشان در ادامه می‌نویسد:

منظور از تعلیم همه اسماء به آدم این است که خدا آدم را از اجزاء و قوای مختلف آفرید تا استعداد درک معقولات، محسوسات و مفاهیم ذهنی و تصویری را داشته باشد و بتواند خواص اشیاء و اصول دانش و قوانین صنعت و کیفیت ابزار را بداند و قدرت بازشناسی اولیای خدا از دشمنان او را دارا باشد، آدم در پرتو چنین استعدادی برگزیده خدا و مظهر همه اسماء الهی شد و بر فرشتگان برتری یافت و به تعبیر امام علی^(ع) عالم اکبر را در خود جای داد «وفیک انطوی العالم الأكبر». (ر.ک: همان)

سه. تفسیر المعین، قرن ۱۲

مقصود از اسماء، اسماء حسناى الهی است که با آن مخلوقات را آفریده است و منظور از تعلیم، قرار دادن استعداد فهم و درک انواع مدرکات است که انسان در نتیجه این ادراکات، قادر خواهد بود به همه کمالاتی که شایستگی آن را دارد برسد. (کاشانی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۳)

چهار. التفسیر المظهری، قرن ۱۳

«ربیع بن انس» گفته است منظور از اسماء، اسماء ملائکه بوده است، برخی دیگر گفته‌اند: منظور، اسامی نسل آدم، یا صفات همه اشیاء بوده است، اهل تأویل گفته‌اند خدا همه لغتها را به آدم آموخت از این‌رو فرزندان آدم هر یک به لغتی سخن می‌گویند!

اما هیچ‌کدام از این آرا قابل پذیرش نیست! زیرا ملاک فضیلت، ثواب و قرب به خداست نه دانستن اسامی فرشتگان یا صفات اشیاء یا آگاهی به لغات! نظر درست این است که خدا به آدم همه اسمای الهی را آموخت و از آنجا که اسماء الهی نامتناهی است این اسماء به اجمال به آدم آموخته شد به‌گونه‌ای که هرگاه آدمی به یکی از آن اسماء توجه کند میدانی در برابر او گشوده شود و اگر «ابن عباس» موارد اندکی را مطرح کرده، فهم عوام و سطح عقول مخاطبان را در نظر داشته است. (پانی پتی، ۱۴۱۲: ۱ / ۵۱)

پنج. الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، قرن ۱۳

اسمای ناظر به اسامی مخلوقات است و گفته شده ناظر به اسماء حسناى الهی است که به واسطه آنها مخلوقات آفریده شده‌اند و اما کیفیت تعلیم این‌گونه بوده است که خدا آدم را به ادراکات و قوایی مجهز ساخته که در پرتو آن استعداد فهم مدرکات را دارا باشد. (شبر، ۱۴۰۷: ۱ / ۸۷)

شش. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قرن ۱۴

منظور اسامی هدایت‌گران الهی است چنان‌که شیخ صدوق به دو سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که خدای تعالی اسامی همه حجت‌های خود را به آدم آموخت. (بلاغی، ۱۴۲۰: ۱ / ۸۴)

هفت. التحریر و التنویر، قرن ۱۴

اسمای تعلیم داده شده به آدم، الفاظی بوده که دلالت بر ذات اشیاء داشته است، مانند: اسامی جنس حیوان و گیاه و سنگ و ستارگان و ... زیرا این اسامی و معانی آنها همان چیزی که نوع انسان در انتقال مقاصد خود به دیگران و در مقام مخاطب به آن نیازمند است، بنابراین ترجیحا معلومات اولیه آدم، شامل اسم معانی جزئی و رخدادهای تدریجی زندگی انسان نبوده است؛ زیرا این‌گونه معلومات جزئی بعدا شکل گرفته است. (ابن عاشور، بی‌تا: ۱ / ۳۹۵)

هشت. بیان السعاده فی مقامات العباده، قرن ۱۴

معنای «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» این است که خدای تعالی علم موجودات و صورت کلی آنها - که اسماء و آیینه‌هایی برای حق تعالی هستند - را به آدم افاضه کرد و در او به ودیعه گذارد؛ ... تعبیر از موجودات به اسماء، برای اعلام این مطلب است که آدم تا به خدا واصل نشود از حرکت نمی‌ایستد و تاکید بر لفظ «كُلَّهَا» اشاره به آن است که همه چیز در وجود

تحلیل سیر اندیشه مفسران در تفسیر «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» □ ۱۷

آدم به ودیعه گذاشته شده است و هیچ چیز خارج از حیطه وجودی او نیست ... در حالی که ملائکه دارای محدودیت در وجود و درک‌اند. (سلطان علی‌شاه، ۱۴۰۸: ۱ / ۷۶)

نه. فی ظلال القرآن، قرن ۱۴

خدا به انسان قدرت داد تا اشخاص و اشیاء را از طریق اسم نهادن رمزگذاری کند، اهمیت این توانایی وقتی آشکار می‌شود که انسان در مقام مخاطب و انتقال پیام به دیگران، ناگزیر شود به جای اسم‌ها و الفاظ، خود مفاهیم و مصادیق - مانند نخل خرما یا کوه و دریا - را حاضر کند و به مخاطب بنمایاند! (سید قطب، ۱۴۲۵: ۱ / ۵۷)

ده. تفسیر المنار، قرن ۱۴

خدا علم به همه اشیاء را بدون محدودیت و مرزبندی در جان آدمی قرار داد، بنابراین منظور از اسماء خود مفاهیم و معانی و مُسمّیات است و اگر به جای مفاهیم واژه اسماء به کار رفته، به خاطر ارتباط وثیق و سریع میان آن دو است، تاکید ما بر معانی و نه الفاظ، از این رو است که الفاظ در لغت‌ها و اصطلاحات متفاوت است ولی معانی در همه فرهنگ‌ها و ملت‌ها یکسان است و این نکته را نیز باید در نظر داشت که گاه واژه «اسم» به معنای تصویری است که از اشیاء در ذهن آدمی نقش می‌گیرد، نه لفظی که برای نمایاندن اشیاء وضع می‌شود. (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۱ / ۲۶۲)

یازده. حجه التفاسیر و بلاغ الإکسیر، قرن ۱۴

خدا به آدم (بر حسب سعه و گنجایش وجودی او و قدرت بر جمع بین اضداد و توانایی ضبط و حفظ مطالب و جهات دیگر) اسماء مکنون مخزون خود را تعلیم داد، که علم خواص گیاهان و حیوانات و لوازم زندگانی از فروع آن اسماء است، اسمائی که کلید هر دانش‌اند و آدم آثار وجودی آن اسماء را دریافت. (بلاغی، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۱)

دوازده. التفسیر القرآنی للقرآن، قرن ۱۴

مراد از اسماء، معانی و مسمّیات است و منظور از مسمّیات، ویژگی‌ها و حقیقت آنها است و در عبارت «الاسماء کلها» مقصود نام همه موجودات روی زمین نیست؛ زیرا آدم به تنهایی قادر نبوده است آن همه را بشناسد، بلکه مراد شناخت معانی و مفاهیمی است که در طول زندگی آدم و نسل او برای آنها کشف خواهد شد، از این رو باید گفت که «آدم» در این آیه، یک فرد نیست بلکه نماینده نسل بشر است. (رک: خطیب، ۱۴۲۴: ۱ / ۵۲)

سیزده. المیزان فی تفسیر القرآن، قرن ۱۴

در جمله «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ» تعبیر «هُمَّ» می‌فهماند که اسماء یا مسماهای آنها، موجوداتی زنده و دارای عقل بوده‌اند، که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند، از سوی دیگر سنخ علم آدم به آن موجودات زنده، با سنخ علم ما به موجودات این جهان فرق می‌کند! زیرا اگر علم آدم به اسماء، هم‌سان علم ما بود، وقتی آدم علم خود را به ملائکه عرضه داشت، ملائکه نیز باید مثل آدم دانای به آن اسماء می‌شدند و در علم به مرتبه آدم می‌رسیدند و در آن صورت دیگر آدم شرافتی بر ملائکه نداشت و نمی‌بایست مسجود ملائکه قرار می‌گرفت! علاوه بر این اگر علم آدم از سنخ علم ما بود، به صرف اینکه آدم عالم به لغت‌ها است، ملائکه قانع نمی‌شدند و او را برتر از خود نمی‌شمردند! پس آن علمی که خدا به آدم آموخت، غیر از علمی بود که ملائکه از آدم آموختند، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم با اسماء بود، که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود، ولی برای ملائکه ممکن نبود و آدم اگر مستحق و لایق خلافت شد، به‌خاطر علم به اسماء بود، نه به‌خاطر خبر دادن از آن و گرنه بعد از خبر دادنش، ملائکه هم مانند او آگاه می‌شدند و جا نداشت باز هم بگویند: ما علمی نداریم! (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱ / ۱۱۷)

چهارده. پرتوی از قرآن، قرن ۱۴

الف) مقصود از اسماء تنها لغات و نام‌ها نیست؛ زیرا تنها فراگرفتن لغات موجب برتری آدمی نمی‌شود، ب) وضع نام‌ها و لغات تدریجی و متنوع است پس تعلیم همه آن به یک فرد نمونه کامل یا افراد نوعی ممکن نیست، ج) تعلیم لغات و الفاظ باید با لفظ و لغت دیگر باشد و موجب تسلسل غیر متناهی می‌گردد. بنابراین مقصود از «اسماء» معنای عام و حقیقی اسم است که عبارت است از «نشان و عنوان مسمی»، پس هر چیزی که بتواند موجودی را نشان دهد و آن را بشناساند، نام آن است و چون هیچ موجودی را جز از راه نام و نشان و صفات مخصوص به آن نمی‌توان شناخت، صفات و آثار هر موجود اسم آن است. تعلیم خدا به آدم با حروف و لغات نیست، بلکه حقیقت «تعلیم اسماء» به آدم این است که خدا از طریق قدرت درک و احساس و تعقل که در وجود آدمی نهاده است، صفات و آثار موجودات را به تدریج از حواس او به‌سوی عقل آدمی پیش می‌برد (تعلیم آموختن تدریجی است و فراگرفتن بدون تعلم و یک‌باره، وحی و الهام نامیده می‌شود). (ر.ک: طالقانی، ۱۳۶۲: ۱ / ۱۱۷)

پانزده. تفسیر نمونه، قرن ۱۵

مسلم است که منظور از «علم اسماء» تعلیم کلمات و نام‌های بدون معنا به آدم نبوده؛ چرا

که این افتخاری محسوب نمی‌شده است، بلکه منظور دادن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آنها بوده است، علمی که مربوط به جهان آفرینش، فلسفه، اسرار و خواص مختلف موجودات بوده است، خدا این علم را به آدم تعلیم داد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره‌گیرد و در پرتو گفتن و نوشتن این اسماء، دانش خود را به نسل‌های آینده منتقل کند. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱ / ۱۷۶)

شانزده. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قرن ۱۵

دانش الفاظ چیزی نیست که مایه فخر و برتری آدم بر فرشتگان باشد بلکه دو تعبیر «ثُمَّ عَرَضَهُمْ» و «بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» حکایت از آن دارد که موضوع مورد تعلیم، حقایقی صاحب عقل بوده‌اند نه همه اشیاء! بنابراین سزاوار است که خدا عالی‌ترین معانی را که انبیا و اولیای الهی هستند و سرآمد آنان حقیقت محمدیه است را به آدم نمایانده باشد، او که در میان ممکنات، اعظم اسماء حُسنای الهی است! (ر.ک: صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۱ / ۷۸)

هفده. من وحی القرآن، قرن ۱۵

در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و نقل‌های تفسیری دیگر، بارها آمده است که منظور از اسماء، همه موجودات هستی است، عاقل یا غیر آن! و به نظر می‌رسد این معنای گسترده و عام از یک‌سو هماهنگ با فضای آیه و از سوی دیگر متناسب با خلافت انسان در زمین است؛ زیرا لازمه خلافت، داشتن شناخت کافی از ضرورت‌ها و فرصت‌های زمین و طبیعت این جهانی است، بلی! برخی مانند؛ طبری گفته‌اند: به قرینه ضمیر «هم» در «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» مراد از اسماء باید فقط ذوی‌العقول - یعنی؛ ذریه آدم و نیز فرشتگان - باشند، ولی از نگاه ما این سخن، صحیح نیست! زیرا اطلاع آدم از اسامی نسل خود یا اسامی فرشتگان، چه تاثیری می‌توانست در دستیابی او به مقام خلافت در زمین داشته باشد! افزون بر این در لغت عرب ضمیر عاقل برای مجموعه‌ای که عاقل و غیر عاقل در آن حضور دارد، آورده می‌شود و فهم کسانی چون ابن‌عباس که به عصر نزول نزدیک بوده‌اند، بر فهم امثال طبری رجحان دارد. (فضل الله، ۱۴۱۹: ۱ / ۲۳۱)

هجده. من هدی القرآن، قرن ۱۵

در قرآن گاهی «اسم» به معنای «علم» آمده است؛ زیرا علم عبارت است از شناخت نشانه‌ها نه شناخت حقیقت و ذات! به همین دلیل از «علم» تعبیر به «اسماء» شده است و اما اینکه خدا فرمود: «أَسْمَاءَ هَؤُلَاءِ» و نفرمود «أَسْمَائُهَا» یا «أَسْمَاءَ هَذِهِ» که اشاره باشد به موجودات

طبیعت؟ برخی روایات «هؤلاء» را اشاره به پیامبر ﷺ و خاندان آن حضرت دانسته‌اند، به این اعتبار که رسول خدا و خلفای او، برگزیدگان از نسل آدم‌اند و حکمت آفرینش در وجود آنان تجلی می‌یابد! البته برخی گفته‌اند: منظور از «اسماء هؤلاء» نام فرشتگان است؛ زیرا فرشتگان تسلط بر نیروهای طبیعت دارند و آگاهی آدم به اسامی آنان، مستلزم آگاهی او به ویژگی‌های اشیاء و نشانه‌های قوای طبیعت است. (مدرسی، ۱۴۱۹: ۱ / ۱۳۰)

نوزده. التفسیر المنیر، قرن ۱۵

خدا اسماء اشیاء و اجناس مادی از گیاهان، جمادات، انسان و حیوان و آنچه را که باعث آبادانی دنیا می‌شود، به آدم آموخت. (زحیلی، ۱۴۱۱: ۱ / ۱۲۶)

بیست. الجدید فی تفسیر القرآن المجید، قرن ۱۵

برخی مفسران گفته‌اند منظور از اسماء، مسمیات‌اند؛ زیرا تعلیم اسماء بازگشت آن به تعلیم لغت است و تعلیم لغت مایه افتخار و مباهات بر ملائکه نیست! اما این سخن مجال تصدیق ندارد؛ زیرا اسماء دو گونه‌اند: اسمائی که صرف نظر از معنا و مصداق آن، خود لفظ دارای آثار و خواص و شرافت و والایی ذاتی است؛ مثل اسم اعظم الاهی و اسمای حسناى خدا و اسم‌هایی که خدا به اولیای خود دستور داده است تا فرزندان‌شان را به آن اسم گذارند. دوم، اسماء متعارفی که معمولاً در عرف مورد استفاده قرار می‌گیرد و خاصیتی جز نشانه بودن بر شخص یا چیزی ندارد! تعلیم نوع دوم همان تعلیم لغت است و ارزش و کاربردی بیش از آن نخواهد داشت! اما نوع نخست که خود لفظ، دارای ارج و اثر است، عالم به آن نیز دارای ارج و منزلت خواهد بود و اینکه گفته‌اند: اسم‌ها همواره شرافت خود را از معانی و مسمیات کسب می‌کنند، از نظر ما مورد اشکال است!

بنابراین وقتی اسماء انبیا و اولیا به آدم آموزش داده شد و فرشتگان دانستند که صاحبان آن اسم‌ها از فرزندان آدم‌اند، همه به برتری انبیا و اولیا بر فرشتگان اعتراف کردند. (سیزواری، ۱۴۰۶: ۱ / ۶۳)

بیست و یک. تفسیر احسن الحدیث، قرن ۱۵

مراد از تعلیم اسماء به آدم، ایجاد استعداد کشف و خلاقیت در وجود انسان است، استعدادی که ملائکه فاقد آن بودند ... چنان‌که مراد از «الاسماء» در آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ» (اعراف / ۱۸۰) فقط حروف الفاظ رحیم، علیم، عزیز و جلیل نیست، بلکه مراد اصلی، حقائق آنها است و الفاظ همچون آئینه، نشانگر حقائق‌اند. (قرشی، ۱۳۷۷: ۱ / ۹۲)

بیست و دو. تفسیر تسنیم، قرن ۱۵

منظور از اسماء، اسماء بی‌مسمّا نیست، بلکه حتماً اسمائی است که دارای واقعیت و مسمّا است، اما نه بدین معنا که خدا اجناس عالم را به آدم نشان داده و او را از نام‌های آنها و همچنین از ویژگی‌ها و منافع آنها آگاه کرده باشد و نیز نه بدان معنا که مسمّیات الأسماء مراد باشد و نه اسماء به معنای مسمّیات و معانی ذهنی، بلکه مراد از اسماء همان حقایق غیبی عالم است که به لحاظ سیمه و نشانه خدا بودن، به «اسم» موسوم شده است؛ حقایقی که باشعور و عاقل و مستور به حجاب غیب و مخزون عندالله و در عین حال خزاین اشیاء عالمند. موجودات عالی‌های که همه حقایق عالم شهود، تنزل یافته و رقیقه‌ای از آنان است و همه آنچه در آسمان و زمین مشاهده می‌شود از نور و بهای آنان مشتق شده و به خیر و برکت آنها نزول یافته و مقصود از تعلیم آنها به آدم، تعلیم به علم حصولی و از طریق الفاظ و مفاهیم نیست، بلکه مراد «إشهاد حضوری» است. به این نحو که آن وجودهای ملکوتی، مشهود آدم قرار گرفتند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۳ / ۱۶۸)

سیر اندیشه مفسران در تفاسیر قرن یازدهم تا پانزدهم

تفاسیر پنج قرن اخیر - از نظر کمی - با تفاسیر ده قرن نخست برابری می‌کند و - از نظر کیفی - برتری چشمگیری دارد و باید اذعان کنیم که در این دوره شاهد شکوفایی دیدگاه مفسران در تفاسیر اجتهادی - غیر حدیثی - هستیم و می‌توانیم نوآوری‌ها و نقطه‌نظرهای آنان را چنین دسته‌بندی کنیم:

اهمّ دیدگاه‌ها درباره کیفیت و ماهیت تعلیم

- فرایند تعلیم اسماء، نوعی الهام قلبی بوده است.
 - در معنای تعلیم نوعی تدریج نهفته است بر خلاف وحی که ناگهانی و سریع است، از این رو آشنایی تدریجی انسان با معارف الهی و طبیعی در طول زندگی خود و در طول تاریخ، مصداقی از تعلیم اسماء به آدم است.
 - تعلیم اسماء به آدم از سنخ تعلیم و تعلّم الفاظ و مفاهیم به شیوه رایج میان ما نبوده، بلکه نوعی تعلیم تکوینی و وجودی بوده است؛ به این معنا که خدا ساختار وجود آدم را به گونه‌ای قرار داد و از اجزاء و قوای مختلفی آفرید تا آدم استعداد درک معقولات، محسوسات و متخیلات، کشف ودایع الهی در دین و طبیعت، قدرت تولید اندیشه، خلاقیت و فنآوری و صنعت را دارا باشد، چیزی که فرشتگان فاقد آن بودند!
 - تعلیم اسماء، قرار دادن امکانات و تجهیزات لازم در جسم و ذهن آدمی بود تا در پرتو آن بتواند، ادراکات، احساسات، مفاهیم و تجربه‌های خود را به دیگران منتقل سازد و با دیگران به اشتراک گذارد و از این طریق به هم‌افزایی دستیابد.

- تعلیم اسماء، اعطای سعه وجودی و قدرت ضبط و حفظ به انسان و تجهیز او به قوا و امکاناتی است که بتواند به رشد دین و آبادانی زمین اقدام کند.
- تعلیم به علم حصولی و از طریق الفاظ و مفاهیم نیست، بلکه مراد «شهاد حضوری» است، به این نحو که آن وجودهای ملکوتی، مشهود آدم قرار گرفتند.

اهم دیدگاه‌ها در چیستی اسماء

- تعلیم اسماء صرفاً لفظی نبوده؛ زیرا دانش لفظی ارزش لازم برای اثبات برتری آدم بر فرشتگان را نداشت و نمی‌توانست فلسفه آفرینش آدم تلقی شود.
- تعلیم اسماء اگر چه محدود به تعلیم الفاظ نبود اما این تصور که الفاظ همواره ارزش خود را از معانی و مسمیات وام می‌گیرند و خود فاقد هرگونه ارزش مستقل‌اند، تصور صحیحی نیست!
- اگر تعلیم اسماء در برخی تفاسیر، اسماء فرشتگان دانسته شده از آن‌رو است که فرشتگان قوای جهان‌اند و آگاهی به نام آنها به معنای آگاهی به قوای جهان است.
- مراد از اسماء همان حقایق غیبی عالم است که به لحاظ سیمه و نشانه خدا بودن، به «اسم» موسوم شده است؛ حقایقی که با شعور و عاقل و مستور به حجاب غیب و مخزون عندالله و در عین حال خزاین اشیای عالمند.

دیدگاهی نو و صریح در باره آدم و اسماء

- آدم که مورد تعلیم خدا قرار گرفت و مسجود فرشتگان واقع شد، یک فرد نبود بلکه نماد نوع انسان بود، نوع انسان که قادر است در طول تاریخ به فهم و کشف و خلاقیت نامحدود دست یابد.

تحلیلی بر سیر اندیشه مفسران در تفاسیر قرن یازدهم تا پانزدهم

چنان‌که مشهود است، افق نگاه و داوری مفسران به‌ویژه در قرن چهاردهم و پانزدهم، گسترده و متنوع است و تلاش خوبی را برای فهم عینی‌تر آیه و تطبیق آن با واقعیت زندگی انسان به‌کار بسته‌اند، در این تفاسیر چند نوآوری متمایز دیده می‌شود:

یک. تعلیم اسماء به‌معنای آشنایی تدریجی انسان با معارف الهی و طبیعی در طول زندگی خود و در طول تاریخ است، نه اینکه چون کلاس‌های درس بشری، معلمی بگوید و شاگردی بشنود.
این بیان مستلزم چند پیش‌فرض است:

۱. تعلیم اسماء به آدم به‌صورت دفعی و ناگهانی نبوده است؛
۲. تعلیم به‌گونه لفظی و حتی از راه وحی و القای در قلب نبوده است؛

۳. حقیقت تعلیم اسماء به آدم همان آشنایی تدریجی و طبیعی نسل آدم، در طول عمر خود و در طول تاریخ با حقایق هستی است؛

۴. بنابراین خدا از آن جهت معلّم نامیده شده که استعداد و شرایط مورد نیاز این کشف و ادراک را در وجود آدمیان و در متن طبیعت قرار داده است؛

۵. آدم در این آیه یک فرد نیست بلکه نماینده نوع انسان و سمبل همه انسان‌هایی است که از آغاز تا فرجام آمده و خواهند آمد.

دو. تعلیم نه به علم حصولی، بلکه به «إشهاد حضوری» بوده است.

این بیان، اگر چه به نوبه خود، تازگی دارد و دست‌کم مورد تصریح مفسران پیشین قرار نگرفته است، اما به نظر می‌رسد پیش‌فرض‌های آن عبارت است از:

۱. آدم یک شخص بوده، نه نمادی از یک نوع؛

۲. إشهاد حضوری ضرورتاً جنبه دفعی داشته است و نه تدریجی؛ زیرا چه‌بسا تدریج در علم شهودی راه نداشته باشد!

سه. فرشتگان قوای جهان‌اند و آگاهی به نام آنها به‌معنای آگاهی به قوای جهان است؛ چهار. اسماء همان حقایق باشعور و مستور به حجاب غیب و مخزون عندالله هستند.

تفسیر برتر

دستاوردهای تفسیری در قرن چهاردهم و پانزدهم، با اینکه رهگشا و مهم‌اند اما هنوز نوعی تفرّق و نا هم‌سازی میان آخرین دیدگاه‌های تفسیری درباره حقیقت آدم و حقیقت اسماء و نسبت میان آنها با روایات دیده می‌شود! از این‌رو هنوز مجال دقت در فهم مراد الهی از اسماء و تعلیم آن به آدم و نیز شخص بودن آدم یا نوع بودن آن باقی است! هر چند تفصیلی‌ترین نگاه به آیه در تفسیر تسنیم شکل گرفته است.

برای دستیابی به تفسیر برتر، سه عنصر «آدم»، «اسماء» و «تعلیم» باید در ارتباط با «خلافت آدم در زمین» و «اعتراض فرشتگان به فسادگری آدم» مورد سنجش قرار گیرد! که البته به‌گونه‌ای در «تفسیر تسنیم» (تفسیر تسنیم، ۱۳۸۷: ۳ / ۸۱) مورد توجه قرار گرفته است، اما ارتباط این عناصر با اعتراض فرشتگان (فسادگری آدم) در تفاسیر پیشین دیده نمی‌شود، در حالی که تمرکز بر یافتن این ارتباط، خود می‌تواند پرده از نکته‌ای بردارد که در برخی روایات اهل بیت (و احیاناً تفسیر قتاده) به اشارت و اجمال آمده است، روایاتی که می‌گویند منظور از اسماء، امام، انبیا و رسولان الهی و یا اهل بیت پیامبر ﷺ هستند، کسانی که در بالاترین مرتبه عبودیت و طهارت و اطاعت از خدا قرار دارند و هرگز ساحت وجودشان به گناه و فساد، آلوده نشده است و آنان این پاکی و طهارت و اطاعت را نه از سر اجبار و ناتوانی و ناگزیری که در گذرگاه

اختیار و قدرت بر انتخاب کسب کرده‌اند! حضور این چهره‌ها در نسل آدم، همان چیزی بود که می‌توانست پاسخی قانع کننده برای فرشتگان منتقد یا معترض باشد و فلسفه‌ای مقبول برای آفرینش آدم به حساب آید! چیزی که خدا می‌دانست ولی فرشتگان نمی‌دانستند!

از آنجا که موضوع اصلی این تحقیق، بررسی سیر اندیشه مفسران در معنای اسماء بود و این سیر نمایانده شد، تبیین بیشتر دیدگاه برتر و بیان هماهنگی آن با تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام نیازمند پژوهشی دیگر است.

نتیجه

با اینکه برخی قرآن‌پژوهان بر این باورند که برای فهم قرآن، بهتر است به آراء صحابه یا تابعان مراجعه و تکیه کرد؛ زیرا آنان به سرچشمه وحی و آموزه‌های نبوی نزدیکتر بوده و با فرهنگ عصر نزول قرابت داشته‌اند اما دستاورد این تحقیق نشان می‌دهد که این دیدگاه - دست کم در تفسیر «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» - چندان صائب نیست! زیرا؛ بررسی تاریخمند اندیشه مفسران از قرن نخست تا قرن اخیر نشان می‌دهد که صحابه و تابعان و پیروان آنان تا قرن چهارم، نگاهی بسیار سطحی و صوری به تفسیر آیه داشته‌اند و تنها از قرن چهارم به بعد دقت‌های بیشتری در فهم آیه صورت گرفته است، که اوج آن را در قرن چهاردهم و پانزدهم می‌توان شاهد بود.

در تفسیر منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام دو نگاه ترسیم شده است که یکی از آن دو به تفسیر صحابه نزدیکتر است و در صورت اثبات صدور آن از امام علیه‌السلام احتمال می‌رود از روی تقیه یا به فراخور حال و ظرفیت مخاطب ارائه شده باشد! ولی نگاه دوم که تعلیم اسماء را، معرفی امام - انبیای الهی و اوصیای آنان - که مصداق بارز انسان کاملند، دانسته است، با آخرین دستاوردهای تفسیری و با سیاق آیه هماهنگ‌تر است و در پرتو چنین تفسیری است که پرسش‌های متعدد قرآن‌پژوهان ذیل آیه، قابل پاسخ‌گویی است.

منابع و ماخذ

- قرآن کریم.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی تا، *التحریر و التنویر*، بی جا، بی نا.
- ابن عربی، محی الدین محمد، ۱۴۲۲ ق، *تفسیر ابن عربی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، ۱۴۲۲، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، ۱۴۱۱ ق، *تفسیر غریب القرآن*، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- بلاغی، سید عبدالحجت، ۱۳۸۶ ق، *حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر*، قم، حکمت.

- بلاغی، محمدجواد، ۱۴۲۰ ق، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت.
- پانی پتی، ثناء الله، ۱۴۱۲ ق، التفسیر المظهری، کویته، مکتبه رشديه.
- ثعلبی، احمد بن محمد، ۱۴۲۲ ق، الكشف و البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جزایری، نعمت الله بن عبدالله، ۱۳۸۸، عقود المرجان فی تفسیر القرآن، قم، نور وحی.
- جوادی عاملی، عبدالله، ۱۳۸۷، تسنیم، تفسیر قرآن کریم، قم، اسراء.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، ۱۹۷۴ م، تقييد العلم للخطيب، بیروت، دار احیاء السنه النبويه.
- خطیب، عبدالکریم، ۱۴۲۴ ق، التفسیر القرآنی للقرآن، بیروت، دار الفكر العربی.
- ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، ۱۴۱۹ ق، تذکره الحفاظ، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _____، ۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۱ م، سير أعلام النبلاء، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- ذهبی، محمدحسین، ۱۳۹۶ ق، التفسیر والمفسرون، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- رشید رضا، محمد، ۱۴۱۴ ق، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت، دار المعرفة.
- زحیلی، وهبه، ۱۴۱۱ ق، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، دمشق، دار الفكر.
- سیزواری، محمد، ۱۴۰۶ ق، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت، دار التعارف.
- سلطان علیشاه، محمد بن حیدر، ۱۴۰۸ ق، بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الأعلمی.
- سمرقندی، نصر بن محمد، ۱۴۱۶ ق، تفسیر السمرقندی (المسمى بحر العلوم)، بیروت، دار الفكر.
- سید قطب، ۱۴۲۵ ق، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق.
- سیوطی، عبدالرحمن، ۱۴۰۴ ق، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- شافعی، محمد بن ادريس، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، الامّ، بیروت، بی نا.
- شیر، عبدالله، ۱۴۰۷ ق، الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، کویته، شركة مكتبة الالفین.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، ۱۳۷۳، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۱، تفسیر القرآن الکریم، قم، بیدار.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۴۰۶ ق، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم، فرهنگ اسلامی.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، ۱۴۱۱ ق، تفسیر القرآن العزیز، بیروت، دار المعرفة.
- طالقانی، سید محمود، ۱۳۶۲، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة.
- فضل الله، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک.

- فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۴۱۵ ق، تفسیر الصافی، تهران، مکتبه الصدر.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷، تفسیر احسن الحديث، تهران، بنیاد بعثت.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- قشیری، عبدالکریم، ۲۰۰۰ م، لطائف الاشارات، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳، تفسیر القمی، قم، دار الكتاب.
- کاشانی، محمد بن مرتضی، ۱۴۱۰ ق، تفسیر المعین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- ماوردی، علی بن محمد، بی تا، النکت و العیون، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- مدرسی، سید محمد تقی، ۱۴۱۹ ق، من هدی القرآن، تهران، دار محبی الحسین علیه السلام.
- معمر بن مثنی، ابو عبیده، ۱۳۸۱، مجاز القرآن، قاهره، مکتبه الخانجی.
- مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ ق، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
- نخجوانی، نعمت الله، ۱۹۹۹ م، الفواتح الالهیه و المفاتيح الغیبیة، مصر، دار رکابی للنشر.